خانواده × جاسوس

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع

پیگیران پرونده: ...

ماموریت: ۶

مترجم: Arima_99

کلین: iron Fist

تایپ: iron Fist

هماهنگی: Saji

محرمانه

زرین پخش هنر
zphonar.ir
zphonar.com

Translation Team

خانواده
×
جاسوس
2
Translation Team
داستان و طراحی از
تاتسویا اندو

داستان و طراحی از

تاتسویا اندو

خانواده × جاسوس

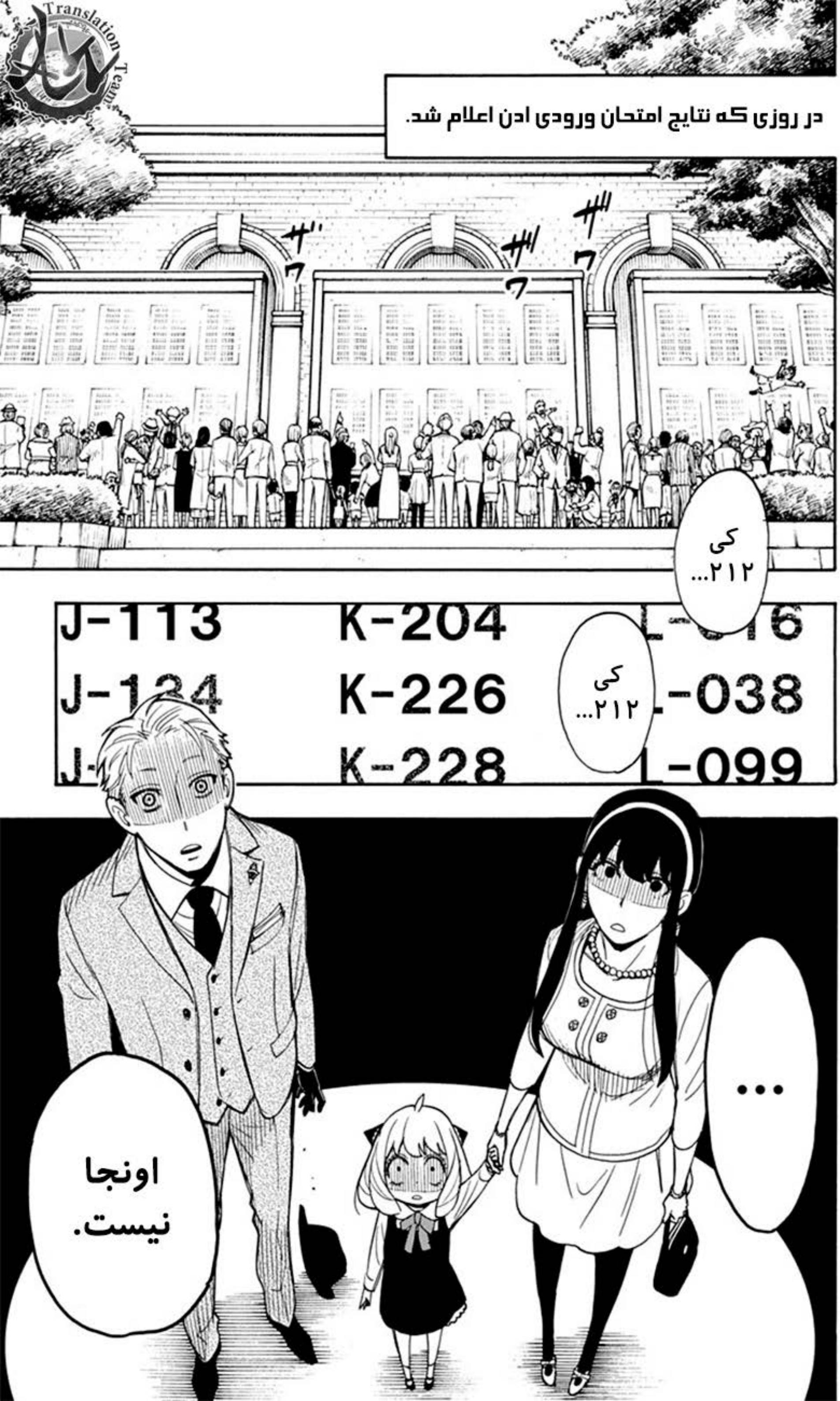

در روزی که نتایج امتحان ورودی ادن اعلام شد.
ザワ
ザワ
ザワ
کی ۲۱۲...
کی ۲۱۲...
J-113
K-204
K-226
L-038
K-228
L-099
...
اونجا نیست.

Translation Team

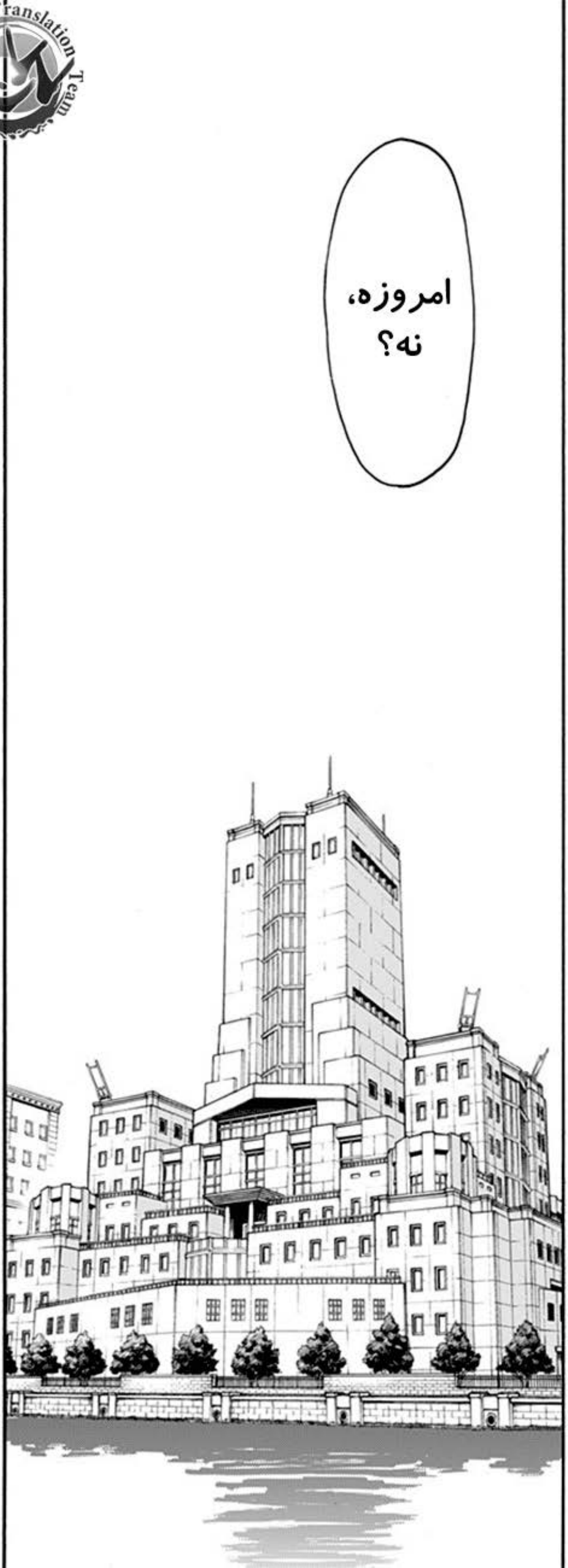

اطلاعات وستالیس، پایگاه بخش ضد شرق [وایز]
هم؟ چی؟
نمیدونید، قربان...؟ نتایج امتحان برای آکادمی ادن. در ساعت ۱۲:۰۰ اعلام میشن.
اه، منظورت چیزیه که مامور توایلایت داره انجام میده؟
عملیات ‹استریکس› بخش حیاتی از استراتژی ما برای پیش بردن صلح بین شرق و غربه! لطفاً سعی کنید بهش توجه بیشتری کنید، قربان!
نگران نباش، هر چی، اون مرد میدونه داره چیکار میکنه.
مطمئنم گزارشش که میگه «شکوفه‌-های گیلاس شکفته شدن» خیلی زود به دستمون میرسه.
و این یعنی چی، قربان؟
کدیه که از شرق قرض گرفتیم.

*ناراحتی
یعنی «ما موفق شدیم».
*لرزیدن
*لرزیدن
نتونستیم.
نتونستیم.
نتونستیم.
*فین کردن
...
همونجا وایسید، خانواده فورجر.
بیاید ...
بیاید فقط بریم خونه ...
اوم... یه کم چای درست میکنم!

!
پروفسور هندرسون!
*خش خش
...و این؟
به بالای صفحه نگاه کنید.
آنیا...
فورجر.

این...
لیست انتظاره.
با این حال، بیرون از مدرسه محرمانه است.
لیست... انتظار؟
دقیقاً. و بر اساس نمره‌اش، آنیا فورجر اولین نفر برای پر کردن هر جای خالی‌ایه.
اگه حتی یکی از دانش آموزهای قبول شده به ادن نیاد. اون فوراً بالا میاد و پذیرفته میشه.
ولی... بعد کاری که من انجام دادم در اون جا...
میدونی کدوم حیوان انسانها رو بیشتر از بقیه میکشه؟

حشرات.
در واقع، تو پروفسور سوان رو از مرگبارترین جونور دنیا نجات دادی.
اون بیشتر از چند تا امتیاز ارزش داشت.
این مسخره است...
با غرور سینه‌ات رو سپر کن، فورجر. شما لیاقت دارید تا به مدرسه ما بیاید.
پس آنیا میتونه بیاد حتی اگه یه جای خالی باشه؟
درسته.
ولی...
چی میشه اگه کسی نباشه...؟
گفته میشه ...

*زدن
*زدن
*اییک!
!?
*ااااه!
این پرنسس تورن!
ق
اوااااه!
*اییک!
چرا اون اینجاست؟!

Translation Team

*ریختن
*تکون دادن
نه، نباید! نباید انسانهای بیگناه رو بکشی، یور!
یور...؟
?
متاسفم آقای اکنیل...
[تخیلی]
خب، همونطور که داشتم میگفتم...
هر سال، بدون شک، همیشه تعدادی هستن که اومدن رو رد میکنن.
پس خودتون رو برای اون آماده کنید.
ممنونم، پروفسور...
خب، دفعه بعدی که اینجا باشید، مدرسه و من ممکنه راهمون جدا شده باشه.
هاع...؟

من به سر اون مرد خوکی حال بهم زن یه مشت محکم زدم...
پس فقط میتونم تصور کنم چه سرنوشتی ادن برای من در نظر داره، برای محافظت از شهرتشون.
بین این پروفسور و اون یکی احمق، مطمئن نیستم کدوم یکی کمک مفیدتری برای ماموریت میشه...
ولی اگه اون یه مشکل بشه، راه‌های زیادی برای خراب کردن سطح اجتماعی -اش هست.
خب، اگه کاری هست که من بتونم انجام بدم برای کمک...
ترس الگانت، حتی اگه فقط یه تسلی خالی باشه.
برو خونه و منتظر خبر- های خوب باش، پسرم.
سه روز بعد.
زیییینگ
*چرخیدن
*چیک
سلام، با منزل فورجر تماس گرفتید!

تق
*چرخیدن
موفق شدیم!
یایی!
کارت عالی بود، آنیا!
اوه، خدا رو شکر!
و باید از تو هم تشکر کنم، یور!
خیلی خوشحالم.

Translation Team

Translation Team

❊نهههههه!

منو نجات بده، باندمن!
صبح بخیر، باندمن.
ماموریتت امروز نجات دادن شاهدخت هانی از سازمان شیطانی و آزاد کردن قلعه است.
دارم میام، پرنسس!
تَپ
تَپ
من اینجام تا نجاتت بدم، پرنسس هانی!
باندمن، جاسوس شماره یک پادشاهی، به قلعه نفوذ میکنه...
با شکست دادن هر دشمنی که سر راهش قبل رسیدن به شاهزاده قرار میگیره.
اوه باندمن ... ♡

Translation Team
میخوام این کار رو بکنم.
با قرار گرفتن قلعه در آرامش، عشقشون...
پس با این...
منظورت ...؟
*فین
میخوام نجات داده شدن از یه قلعه رو بازی کنم!
غیر-ممکنه.
رد شد.
...
شیطان بی-قلب! اگه اون به خواسته‌اش نرسه، به مدرسه نمیره!
هی، حرف نذار تو دهنش.
هی، لوید، طبق منابع من یه قلعه قدیمی در منطقه مونک هست که میتونی اجاره کنی به اندازه شاید صد هزار دالگ، خوبه.
الان بریم و تا امشب میتونیم بگیریمش!
تحت کنترل دولت هم نیست، پس چرا یه کم زنده‌اش نکنیم؟
*گریه کردن
اوو... چه حیف...
از همه سختی-ها عبور کردی تا قبول شی، و حالا بابات یه کار نمیکنه تا جشن بگیره.
...

یه قلعه!
قلعه! قللعععه!
خوش بحالش.
مست
*سکوت
*تق تق
しん…
...
چی شده؟
هیچ کس اینجا نیست.
がらん…
احساس... اشتباهی داره.
دشمنها
خدمتکارا
فکر کنم در نهایت نمیتونم برم مدرسه...
خیلی بده.
...

تماس گرفتن با همه مامورها در اوستانیا!
*بیپ
*بیپ
نیاز داریم تا به یه عملیات اضطراری که در قلعه نیوستون انجام میشه گزارش بدید!
*تادا!
واو!
آژانست واقعاً میتونه کار ها رو انجام بده، هان؟
مامور توایلایته ...
واقعی ...
فکر کنم امضاش رو بخوام ...
...خب؟ بعدی چی؟
همم ...

*شوکه
تو جاسوسی هستی که قراره منو نجات بده!
تو آدم بده‌ای!
چیییی؟
و تو...
نمیدونم، یه چیزی!
ها؟!
منو نجات بده، لویدمن!
...
...
منطقه زندان
*نگاه کردن
بوا ها ها! پس اومدی، لویدمن!
ولی من پرنسس رو تحویل نمیدم!
اون واقعاً تو نقش فرو رفت؟!
من واقعاً باید این نمایش کوچیک خجالت آور رو جلوی همه آژانس انجام بدم؟!
اوه! آره!
واو، هیچ وقت فکر نمیکردم بتونیم مهارت‌-های رفتاری توایلایت رو شخصاً ببینیم!
ولی این همه چیزی که باید انجام بدم تا اون بره به مدرسه...
ش-شاهزاده رو برگردون.
[خشک]
Translation Team

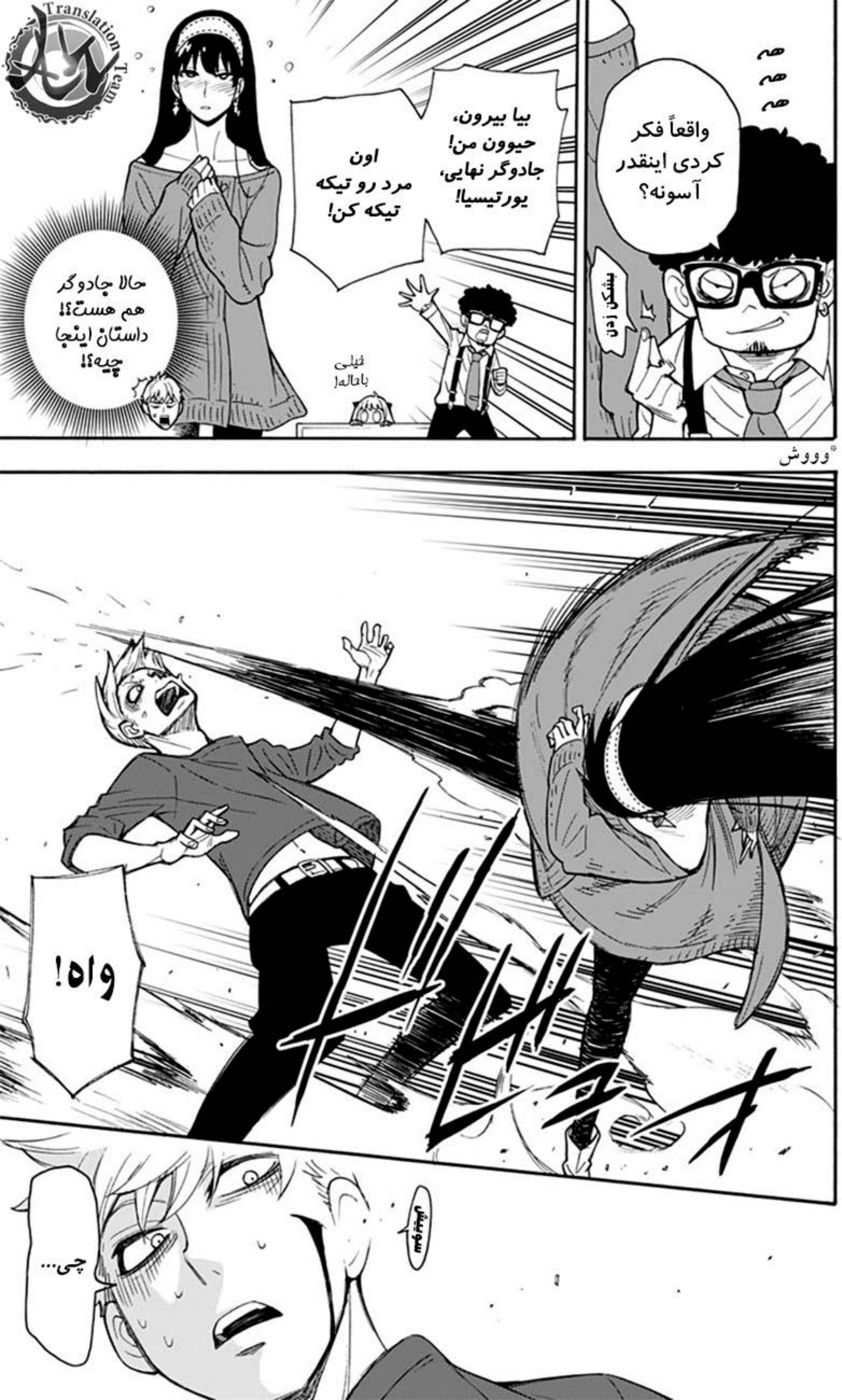
Translation Team
هه هه هه
واقعاً فکر کردی اینقدر آسونه؟
بشکن زدن
بیا بیرون، حیوون من! جادوگر نهایی، یورتیسیا!
اون مرد رو تیکه تیکه کن!
خیلی باحاله!
حالا جادوگر هم هست؟! داستان اینجا چیه؟!
*ووووش
واه!
چی...

وایسا... چی؟! داری شوخی میکنی؟!
نمیذارم آنیا رو بگیری.
هنوز مسته
همف
همف
هووواه!
*هی یا
ا-اون قویه!
و فقط داره از هنر-های رزمی استفاده میکنه، حتی با اینکه یه جادوگره!
اون میخواد منو بکشه!
شکستن
ترمپ
...
حالت خوبه؟
*لغریدن

موا ها ها! پس تا اینجا اومدی، لویدمن!
ولی این اونقدر آسون نمیشه برای-
تق
اوه...
...
من...
من اومدم تا نجاتت بدم، شاهزاده آنیا.

Translation Team

تبریک میگم.
گزارش توایلایت شماره ۰۰۵ به مقر میرسد.
قربان، این قبض رو باور نمیکنید از طرف مامور توایلایته...
میکه ‹هزینه اجاره قلعه›.
...
عملیات استریکس فاز یک کامل شد: پذیرش تایید شد

خانواده × جاسوس

ماموریت: ۷

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Hanae
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

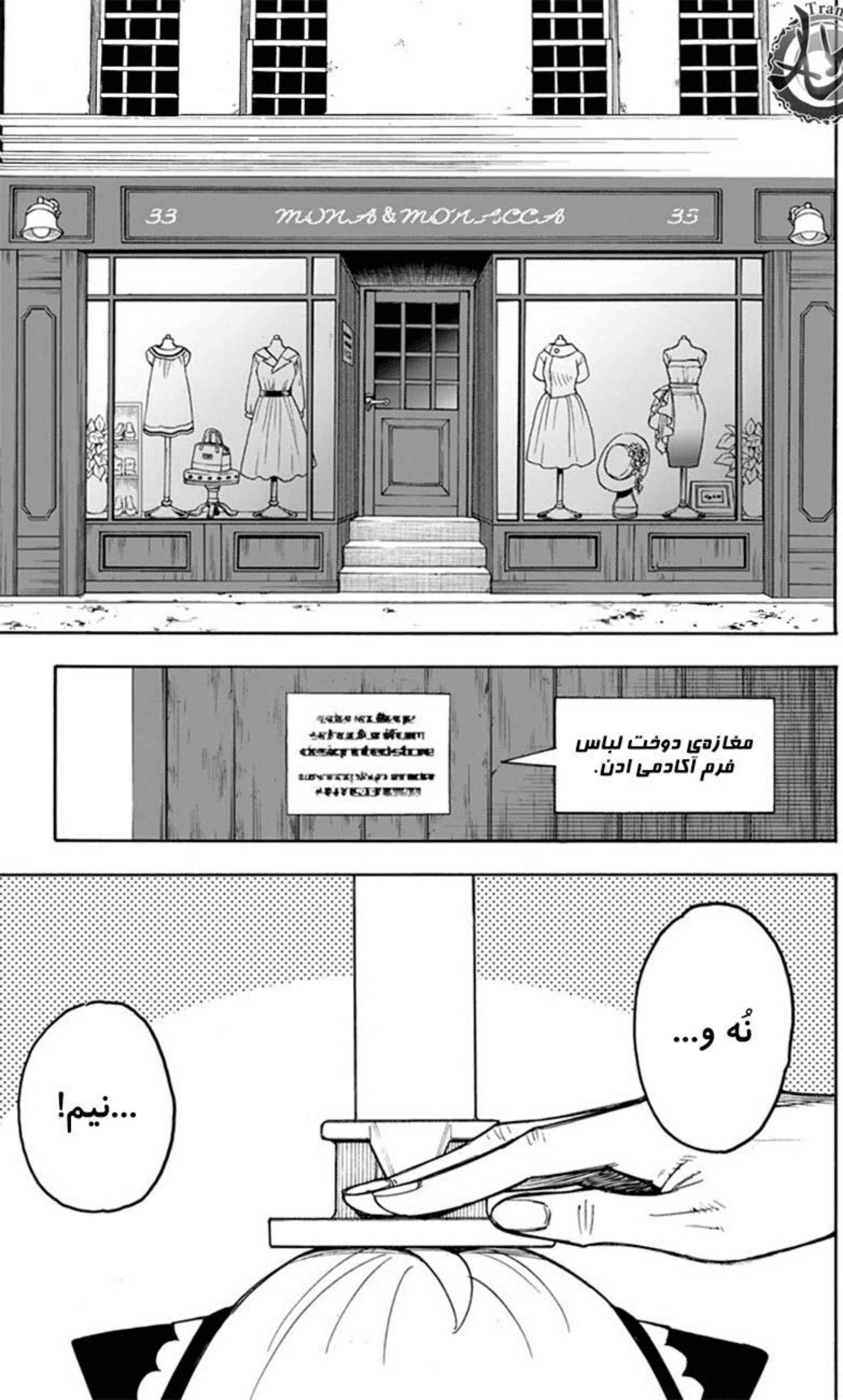
MONA&MONACCA
مغازه‌ی دوخت لباس فرم آکادمی ادن.
نُه و...
...نیم!

Translation Team

و دخترت از بین این همه مدرسه، داره می‌ره به ادن!
تبریک می‌گم.
خیلی ممنون.
خودتونم فارغ التحصیل ادن هستین؟
من؟ نه من به یه مدرسه‌ی درجه سه روستایی رفتم...
پس بهتره مراقب باشی.
بالاخره اون مدرسه‌ای هست که براساس سنت‌ها پایه ریزی شده. یه چیزی مثل دیوار بین افراد با خونِ دارای اصل و نسب و بقیه وجود داره.
و این رفتار بین دانش آموزان هم وجود داره و باعث فرق گذاشتن و قلدری شده.
نه تنها این، اونا به دانش آموزای بورسیه هم دید تحقیرآمیزی دارن، حالا بگذریم از دعوای بین بچه‌های خوابگاه و کسانی که شب به خونه‌ی خودشون می‌رن.
و دزدیده شدن بچه‌هایی که از مدرسه می‌رن خونه برای پول، چیز غیرمعمولی نیست.
چون هر کسی که به ادن می‌ره قطعا والدین ثروتمندی داره دیگه.
...

من دیگه نمی‌خوام برم مدرسه.
ببخشید، نمی‌خواستم بترسونمت.
نگران نباش، کلی اتفاق خوب منتظرتن.
خب، اندازگیری تموم شد.
پس سفارشتون شد یه لباس فرم، یه کت زمستانی، یه جلیقه و سه تیکه‌ی دیگه.
چون مشتری ثابت اینجا هستین، سعی می‌کنم هرچه زودتر تحویلتون بدم.
اوه!
و بقیه‌ی وسایل مدرسه‌تون رو می‌تونین از اون سمت بگیرین.
گرونه.
*جرینگ
متشکرم!
*نگاه کردن
؟
چی شده؟

بچه دزدها!
که اینطور. قطعا عکس‌العمل‌های سریعی داری.
امروز بیرون غذا بخوریم، یورو؟
بله، البته.
بچه دزدها رستوران نمیان؟
غذای ویژه‌ی امروز، خوک سرخ شده با سس پاوپاو که با پورچینی سرو شده و با سوپ سیب زمینی تزئین شده.
!
پوپو؟
عالیه.
پس این یه پیغام رمزیه با حرف «پ».
این اطلاعات یه ماموریته.
پنج روز دیگه در مکان «دی»، ساعت یک.

Translation Team

ولی امروز روز ماموریتمه.
متاسفم یور، ولی میشه به جای من آنیا رو ببری خیاطی؟
من امروز کار دارم.
البته، بذارش به عهده‌ی من.
ممکنه امشب دیر بیام پس اگر می‌خواین برای خودتون غذا سفارش بدین یا هرچی.
باشه.
خوش بگذره!
*بیب بیب
*زمزمه زمزمه
*عکاسی
PHOTOS
ویش

Translation Team

Translation Team
سلام، مامور توایلایت...
یا باید بگم بعد از ظهر بخیر.
*فاکتور قلعه ۳۵۰۰۰ شیرو
سلام، مربی. اتفاق فوری چیه؟
اول از همه...
هزینه‌ی احمقانه‌ی اون روز چی بود؟! تو یه قلعه اجازه کردی؟! با همه‌ی اسباب و اثاثیه؟!
وایز یه بودجه داره، می‌دونی!
INVOICE
SHIRO Đ35,000
حالا که حرف هزینه شد، اینم فاکتور وسایل مدرسه‌ست.
قبول دارم خیلی دل و جرئت داری که اینقدر راحت داری این رو بهم می‌دی.
همه‌شون هزینه‌های ضروری بودن.
خیلی خب، حالا هر چی.
به هر حال...

Translation Team

درس‌های تئوری، ورزش، هنر...
در هر زمینه‌ای تحصیلات درجه یکی رو فراهم می‌کنه.
ولی حتی در بین منتخبین هم کسانی هستن که انتخاب شدن تا بالاتر از بقیه بایستن.
یه گروه خاص از دانش آموزها هستن به نام شاگردان ممتاز امپراتوری.
برای اینکه به گروهی بپیوندی که دزموند عضوی از اونه، مطلقا لازمه یکی از این شاگرد ممتازهای امپراتوری باشی یا باهاشون رفیق بشی.

Translation Team

چیزی جز
نگرانی پیش
روی خودم
نمی‌بینم.
じゃん!
じゃん!
Translation Team
تا——دا!

بانمک شدم؟
آره! خیلی بانمکی! دوست داشتنی هستی! باید بریم عکس بندازی!
じゃん!
じゃん!
تا ـــــــــ دا!

بانمک شدم؟
آره! خیلی بانمکی! دوست داشتنی هستی!
میشه دیگه برین خونه؟
چند بار یه حرف رو تکرار می‌کنین؟
*جرینگ
می‌خوام همینجوری برم بیرون!
البته!
دوباره تشریف بیارین!
لالا لالا... ♪
می‌خوای بریم پارک؟
*تادا تادا
این یونیفرم منه!
این یونیفرم منه!
هه هه هه.
چه دختر نازی.
اون یونیفرم ادن هست؟ حسودیم شد.
اوه... ســ...سلام.

Translation Team

Translation Team

Translation Team
گمونم اون که باهاشه ننشه؟
آره حتما.
چجور پولداری که خودش میره خرید؟ شرط می‌بندم خدمتکارشونه.
یهو دلم خواست یذره پول به جیب بزنم.
منم همینطور.
*تادا
تا وقتی گوشت و سبزیجات داشته باشم، مطمئنم می‌تونم یه چیزی درست کنم.
ولی اصلا نمی‌دونم چه چیزایی لازم دارم، پس محض احتیاط یدونه از هر چیز برمی‌دارم...
حتی می‌تونم از این یکی واسه کار استفاده کنم...
من اول می‌رم بیرون! حوصله‌ام سر رفت!
هی، زیاد دور نشو!
چهل چوق میشه.
*ترق

بعد از ظهر بخیر خانم کوچولو!
ممم!
حالا دختر خوبی باش...
و ما یه پولی از خدمتکارتون می‌گیریم و می‌ریم.
یه آدم بد!
ادن قلدرها و بچه دزدها رو به خودش جذب می کنه.
حق با اون خیاط بود!
حتی یونیفرم هم گرون به نظرمیاد... گمونم بتونیم بفروشیمش؟
آره، چرا که نه؟
*بنگ
خیلی خب، خانم کوچولو لباست رو در بیار...

Translation Team

مشت
کدو
حلوایی!
عن خانوم،
به حسابت
میرسم!
*خرد کردن
ک... کدو
حلوایی...؟
با دست
خالی...؟
من...

من مادرشم!
اگر نمی‌خواین دچار عاقبت اون سبزیجات بشین، پس از اینجا برین!
ییی...
اون جادوگره!
*ایییی
مامان...
حالت خوبه؟
خیلی متاسفم، فقط چند لحظه ازت چشم برداشتم...
اشکالی نداره!

Translation Team

اگر قوی‌تر بشم شاید اونقدرا ترسناک نباشه.
بیشترین تلاشم رو می‌کنم که نمیرم!
پس می‌خوام شبیه تو باشم، مامان!
...
حتی اگر نتونم مثل یه مادر عادی باشم...
هنوزم می‌تونم هرکاری در توانمه براش انجام بدم...
خیلی خب!
پس بیا بریم خونه و شروع کنیم!
تمرین!

*تق تق
ガチャ
من اومدم خونه!
هیا!
هیا!
دارین چیکار می‌کنین؟
هیا!
برای مدرسه آماده میشیم!
...هم.
......?
فقط همش نگرانی...

خانواده × جاسوس

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

ماموریت: ۸

مترجم: Arima_99
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

خانم‌ها و آقایان، شما اندک انتخاب شده‌ها هستید!
ممنون برای تلاشهاتون، و تلاش‌های والدینتون...
شما از باریکترین دروازه‌ها عبور کردید و وارد آکادمی ما، ادن، شدید.
به همه ۲۰۸ دانش آموز جدید سربلند و خانواده- های اونها...

*تشویق

خانواده × جاسوس

Translation Team
بالاخره...
بالاخره رسیدیم به اینجا.
*چرخاندن سر
پاپا! همه لباسهای منو پوشیدن!
آره. برای همینه که بهش میگن یونیفرم.
با این حال هنوز مشکلات زیادی پیش رومونه.
گوش کن، مامور توایلایت.
باید که بتونی به یکی از مهمونی‌های دزموند بری.

Translation Team

لطفاً وقتی اسمتون خونده شد بیاید جلو.
اولین گروه گروه اسپکتر خواهد بود.
ویلیام هائوده تئودور راسل.
گریس فین.
جسیکا کلارک.
گروه دوم گروه کلین خواهد بود.
لوسیا گارت.
در عجبم آنیا تو کدوم گروه میره.
به زودی میفهمیم.
در واقع، من از قبل میدونم.
چرا؟ چون چند تا تغییر در گروه بندی‌ها انجام دادم تا به ماموریت کمک کنم.
و سومین گروه، گروه سسیل.
آلیس پائولت.
ادوارد پارکشیر.

Translation Team

*شوکه شدن

*سر تکون دادن

*خشک راه رفتن
اون کنار بقیه بچه‌ها برای مدت زیادی تو یتیم خونه زندگی کرده.
سارا سیمور
پس به مهارت های ارتباطی اون اعتماد میکنم.
*زل زدن
پس اون پسر آدم بده است؟
کانر هومه
اون دختره چش شده؟
اووه، گرفتم...
پس اون تا حالا فهمیده من چقدر فوق العاده‌ام و عاشق من شده،
چشمهای خوبی داره، حداقل.
...

تق تق
اینقدر خجالتیه هم خیلی نازه.
*خسته شدن
بکی بلک بل
از دیدنت خوشحالم!
هم؟ اون...
دختر مدیرعامل بلک بل، از تولید کننده ادوات نظامی بزرگه!
وااا! و پشتش دختر معاون رئیس مجلس مردمیه! و با پسرا هم پسر یه شخص مهم در وزارت اطلاعات هست!
همکلاسی هاش معدن طلای اطلاعات با ارزش اند!
دوستهای زیادی پیدا کن، آنیا! روت حساب میکنم...!
هه هه، لوید همیشه وقتی به دخترش میرسه خیلی کار میکنه.
من بکی‌ام. و تو؟
اون انگار یه بچه‌لوس باشه، پس فکر کنم بتونم حواسم بهش باشه.
*نادیده گرفتن
هی!
داری چیکار میکنی؟!

*تعظیم
و معلم ۲۹ دانش آموز گروه ۳...
پروفسور هندرسون خواهد بود.
*نگاه کردن
!
پس اون اخراج نشد؟
اوه، موفق باشی!
یه کم غیرمنطقیه تا یه رئیس گروه رو بذارن مسئول دانش آموزهای ابتدایی...
ولی فکر کنم خوش شانس بوده که فقط با این قسر در رفته.
حالا که من دوباره عشق خالصم به درس دادن رو پیدا کردم، چیزی کم نمیذارم.
هم.
*تشویق
حالا بعد، معلم محوطه رو به دانش-آموزهای جدید نشون میده...
پس در این زمان دوست دارم والدین رو در حین اینکه منتظرن دعوت کنم تا در سالن سی جمع بشن.
موفق باشی، آنیا.

از اینجا همه چی بستگی به تو داره.
!
تیز
اوکی- دوکی
هی! روی خط بمون!
هه هه
نگرانم...
آه...
همیشه سخته که اونها رو تنهایی بفرستی.
حسش رو میدونم.

اینجا سالن غذاخوریه.
سرآشپزهای سطح جهانی هر روز غذاهای الگانت اینجا آماده میکنند.
اون بالا سالن غذاخوری اختصاصی برای دانش آموز های ممتاز امپراتوریه.
*نگاه کردن
هرکسی میتونه دانش آموز ممتاز باشه با نشون دادن نتایج و به دست آوردن ۸ تا استلا.
هر کدوم از شما باید همیشه براش تلاش کنید.
بله قربان!
در مقابل شما تنبیه می‌شید یا حتی اخراج می‌شید در نتیجه تعداد تونیتروس‌هایی که به دست میارید در نظر داشته باشید این یه هشدار بود.
چرا اون داره به من نگاه میکنه...؟

لرد دامیان خیلی سریع یکی از اون ممتازها میشه!
مشخصه.
درسته؟
من پسر رئیس گروه اتحاد ملی‌ام.
چی؟ واقعا؟!
اوه واو!
بابام گفته که ما خیلی زیاد به حزب دزموند مدیونیم!
برای منم همینطور!
واو
چقدر باحال
بیا رفیق شیم!
اونجا پچ پچ نکنید!
اونا خیلی احمقانه رفتار میکنن.
...
و تو چی؟ پدر مادرت کار شون چیه؟
بسته با اینکه چقدر مهم باشن، ممکنه بذارم رفیقم بشی.

*هل دادن

*مشت کردن

Translation Team

Translation Team

Translation Team
بیشتر از چیزی که فکر میکردم بالغی.
یه جور دیگه میبینمت.
من بالغم!
هه.
پررو نشو. زشت!
زشت زشت زشت!
شاید نیازه روی واژگانت کار کنی لرد دامیان...

هی! اون ممکنه زشت‌تر از من باشه، ولی اونقدر زشت نیست!
خفه شو!
شما اونجا! چند بار باید بهتون تذکر بدم؟!
یه تونیتروس توی روز اولتون میخواید؟!
...
...
* سرزنش کردن
لعنتی! اون فکر کرده میتونه از شرمنده کردن من، از بین این همه آدم، قسر در بره؟!
مامان دروغگوئه. لبخند زدن یه ذره هم کمک نکرده.
Translation Team

*پاپ
چیک
چیک
هه.
تمومش کن یا به معلم میگم!
و چجوری میخوای اثباتش کنی ما بودیم؟
آره!
از سر راهم برو کنار.
هی! دختر خندون! بعد این میخوایم خیلی زیاد اذیتت کنیم.
...
وقتی کارمون باهات تموم شد، دیگه هیچ وقت نمیتونی لبخند بزنی.

هی، اگه باباش دکتر مغزه، مهم نیست چی بشه نمیتونه اون رو درست کنه ؟
هاها هاها!
جداً! عالیه!
اوو... خیلی خوشحال نیستی؟
*چرخیدن
و اونجا سالن تئاتره...
به کجا نگاه میکنی، گربه ترسو؟!

*مشت کشنده
*تق و توق
ゴッシャー

وا...
وااااا اییی!
اونجا چه خبره؟!
پروفسور! اون دختر لرد دامیان رو زد!
...من داشتم دستم رو باز میکردم و اون خورد بهش...
دروغگو! فکر کردی میتونی ما رو گول بزنی؟!
و تو تازه چک نکردی که معلم داشت نگاه میکرد یا نه؟!
و چجوری میخواید ثابت کنید که من بودم؟
اونقدر محکم زدیش که شرط میبندم مشتت روی صورتش یه نشونه گذاشته!
میخوای کاری بی شرمانه‌ای مثل دروغ گفتن تو صورتم انجام بدی، آنیا فورجر؟

Translation Team

*لرزیدن

اون بخاطر
من عصبانی
شد؟!
آنیا!
ممنونم!
خیلی
ممنونم!
...
ممکنه که کینه
شخصی بوده باشه،
ولی اون حتی بخاطر
دوستش جلوی
پسرا ایستاد.
ترس الگانت،
آنیا فورجر.
*دینگ دانگ
اما...
Translation Team

*دانگ
طبق انتظار، نه دزموند و نه همسرش حضور پیدا نکردن.
خب، نیاز نیست هول بشم. تا وقتی که ما بخشی از این مدرسه باشیم، بالاخره فرصتمون رو پیدا میکنیم.
خانواده‌ها توجه کنید! دانش آموزان گردششون رو تموم کردن، پس میتونید لطفاً بیاید سمت حیاط؟
وقتی جمع شدید، یه عکس دست جمعی میگیریم!
?
آنیا کجاست؟
با من بیا، فورجر.

Translation Team

خیلی خب همگی، حالا عکس رو میگریم!
میشه خانواده سمت راست یه کم تلاش کنه بیشتر بخنده؟
*چیک
سیییی یییییییی ییییییب!
☆
تعدا استلا های دانش آموز ممتاز امپراتوری: ۸
تونیتروس های باقی مونده تا اخراج: ۷
سطح دوستی با دامیان: -۱۰۰

خانواده×جاسوس

ماموریت: ۸٫۵

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Arima_99
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

خانواده × جاسوس

داستان و طراحی از

تاتسویا اندو

Translation Team

جایی نبود که دیده بشه.
اسم اون لوید فورجر بود.
ولی اون اسم دیگه‌ای داشت.
اسم رمز: توایلایت.
ماموریت انجام شد.
حرفه: جاسوس.

بعد از ظهر بخیر، یا باید بگم عصر بخیر، توایلایت.
پیشرفت عملیات استریکس رو گزارش بده.
اون برای ماموریت خیلی مهمی انتخاب شد تا صلح بین شرق و غرب رو حفظ کنه.
اون...
*پوف پوف
مشکلی نیست. من از قبل هر دو رو یه زن و یه بچه رو درست کردم.
افشا کردن نقشه‌های جنگ کشور دشمن با تشکیل یه خانواده و نفوذ به یه مدرسه مشخص.
یه جاسوس هیچ وقت نباید جلب توجه کنه.
به بازی به عنوان یه خانواده معمولی ادامه بده.
فهمیدم.
خیلی خوب.
سیگار کشیدن رو ترک کردی؟
من حالا یه بچه دارم...
ولی درحالی که اون با موفقیت خانواده فورجر رو درست کرد...

*کوبیدن رو میز

*شلاپ شلوپ
من کمک میکنم!
اوه، ممنونم آنیا.
همم... این فقط از بین نمیره.
یور، همسری که با اون ازدواج کرد چون اهدافشون هم راستا بود...
*بو کردن *شوک شدن
بوی خون مردی که دیشب کشتم.
اون یه آدمکش حرفه‌ای بود.
Translation Team

یه جاسوس
یه تلپات
یه آدمکش
هر سه اونها با هم زندگی میکردن در حالی که هویتشون رو مخفی میکردن، هر کدوم بخاطر دلایل خودشون.
و وارد زندگی شدند که دقیقا مخالف خانواده معمولی‌ای بود که آژانس تصور میکرد.
Translation Team
باید ماموریت های خیلی زیاد دیگه‌ای رو در روز انجام بدم...
مشکل نیروی انسانی آژانس واقعاً داره جدی میشه.
ها...
*کج راه رفتن

و وقتی میرسم خونه من این خانواده قلابی رو دارم.
یه جاسوس هیچ وقت مرخصی نمیگیره...
هی، یه چیزی درباره مردی که اون طرف سالنه عجیب نیست؟
!
اون تا دیروقت تو یه روز تعطیل کار میکنه؟
اونها همسایه هان...
برای دخترش متاسفم، اینجوری نادیده گرفته بشه.
من هیچ وقت واقعاً هر سه تاشون رو با هم ندیدم.
*تمپ
فکر نمی‌کنی اون زیر سرش بلند شده، نه؟
چقدر بد...
یا شاید اون در واقع اخراج شده، و اون فقط خیلی شرمنده است تا در خونه باشه.
لعنتی. من بی دقتی کردم.
داشتم از ماموریت اصلی‌ام غافل میشدم در-حالی که با بقیه سرم شلوغ بود.
برای نقشه‌ای به همراه هویت جعلی، حتی کوچکترین مقدار شک میتونه کشنده باشه، من باید همه چیزی که در توانمه رو انجام بدم تا این وضعیت رو حل کنم.

Translation Team

به عبارت دیگه، بیاید این آخر هفته یه کم خوش بگذرونیم!
هیی...
ولی این یعنی من باید همه‌این ماموریت‌ها رو قبلش تموم کنم!
آخر هفته
チュン チュン
※خسته شدن
ها ها، بیاید بریم.
شاید واقعاً بهتره یه روز مرخصی بگیری، لوید...

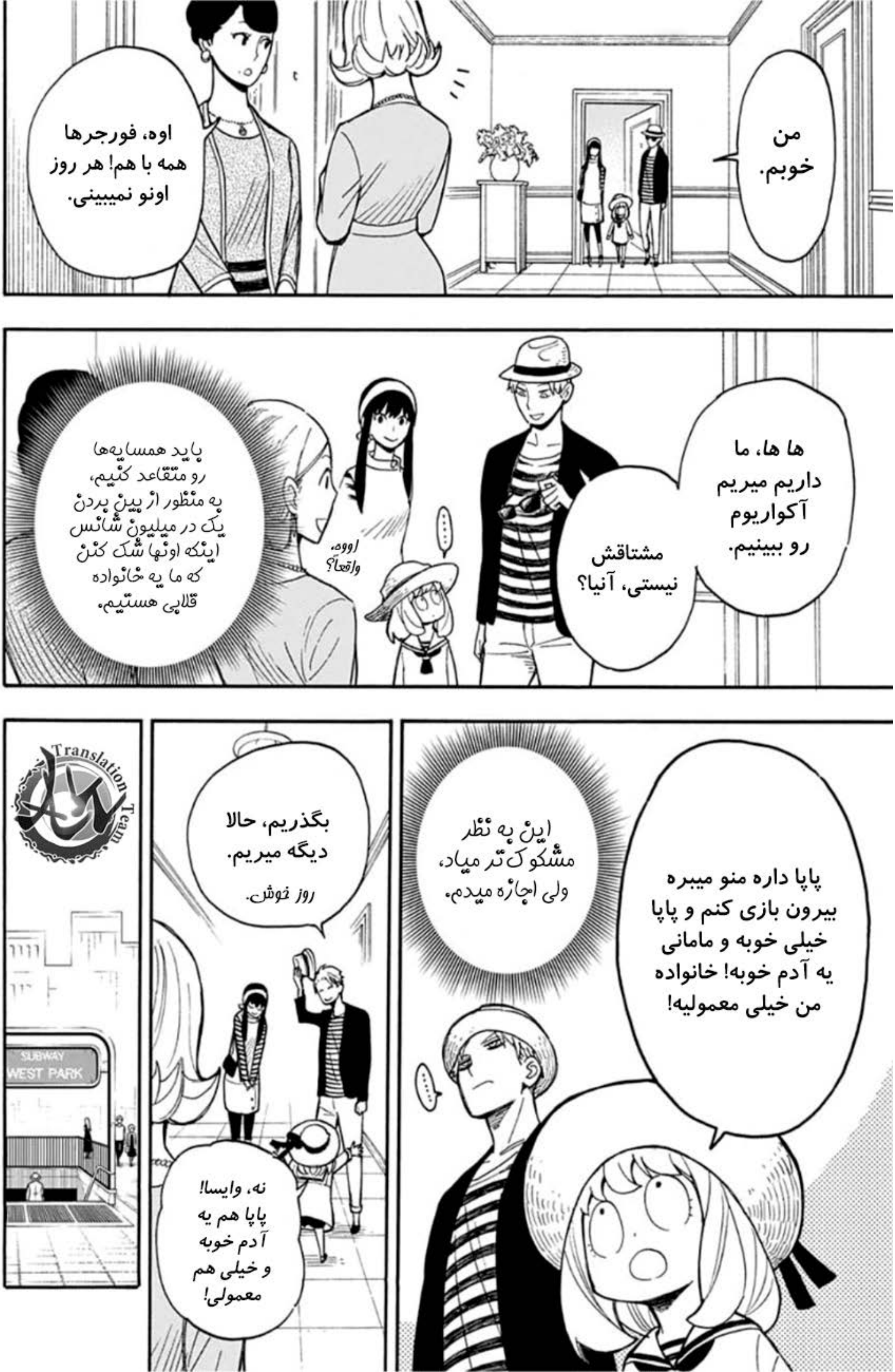
من خوبم.
اوه، فورجرها همه با هم! هر روز اونو نمیبینی.
ها ها، ما داریم میریم آکواریوم رو ببینیم.
مشتاقش نیستی، آنیا؟
اووه، واقعاً؟
باید همسایه‌ها رو متقاعد کنیم، به منظور از بین بردن یک در میلیون شانس اینکه اونها شک کنن که ما یه خانواده قلابی هستیم.
پاپا داره منو میبره بیرون بازی کنم و پاپا خیلی خوبه و مامانی یه آدم خوبه! خانواده من خیلی معمولیه!
این به نظر مشکوک‌تر میاد، ولی اجازه میدم.
بگذریم، حالا دیگه میریم.
روز خوش.
نه، وایسا! پاپا هم یه آدم خوبه و خیلی هم معمولی!
SUBWAY
WEST PARK

Translation Team
کلنگ کلانگ!
*متوجه شدن
اون...
علامتی از رابط منه!
*تاپ
حس بدی در موردش دارم.
میرم چند تا نوشیدنی بگیرم.
باشه.

Translation Team

تو مرد ترسناکی هستی، مامور توایلایت! پس از قبل آکواریوم برلینت رو به عنوان نقطه رفتنت انتخاب کردی...
و داری به ابتکار خودت دست به عمل میشی؟!
نه، نمیشم. من یه قهوه و آب میوه میخوام لطفاً.
تصادفیه.
با توجه به اطلاعاتی که داریم قراره تو آکواریوم-
یه قهوه و آب میوه لطفاً.
گوش کن، توایلایت! ما داریم درباره نقشه‌های ساخت سلاح‌های شیمیایی قاچاق شده از یه کشور دیگه حرف میزنیم!
اگه تروریست‌ها به دستش بیارن، کی میدونه چه قدر زندگی شهروندها از دست میره؟!
...
Translation Team
BERLINT AQUALAND

Translation Team

نه، وایسا، من تا الان به هدفم رسیدم که به همسایه‌ها نشون بدم که ما داریم مثل یه خانواده رفتار میکنیم. پس میتونم روی ماموریت دیگه تمرکز کنم و...!
خدای من، خانواده فورجر نیستن!
چه تصادفی!
چیییی...؟
سلام
ما خودمون تازه اومدیم!
حالا نمیتونم گاردم رو بیارم پایین! نه وایسا، باید ردشون کنم برن!
پس چرا با هم نریم؟
اوه، چه فکر خوبی!
باید با همسایه‌ها خوب تا کنیم تا عادی به نظر بیایم.
نهههه!
پاپا خیلی هیجان داره.
یووووووور!
باشه! چاره‌ای ندارم! فقط باید هر چه زودتر ماموریت رو تموم کنم و برگردم به حالت آخر هفته!
طبق اطلاعات -مون...
اونها یه میکرو فیلم به همراه نقشه‌ها رو قاچاق کردن با قرار دادنش توی یه کپسول و قورت دادنش به یه پنگوئن.
پنگوئن دیروز اول وقت تحویل داده شد، ولی هیچ کس هنوز به دستش نیاورد.
فیلم رو قبل اینکه مامور دشمن به دست بیاره، بگیر!
چرا پنگوئن؟
پس چطوره اول پارک پنگوئن‌ها رو ببینیم اول؟
باشه!
PENGUIN PARK
میخوام پنگوئن‌ها رو ببینم!
پنگوئن!

خوش آمدید به بزرگترین پارک پنگوئن-ها در جهان!
بیشتر از ۲۰۰ پرنده تو یه جا! افتخار آکواریوم ما!
پ- پ- پ-
پنگوئن !!!!!!
پس کدوم پنگوئن...
کپسول رو داره...؟
وقت ندارم همه شون رو بررسی کنم!
بهترین نقشه اینه که منتظر تروریست باشم تا بیاد اون رو بگیره...
ولی اون سخت میشه وقتی ندونم کی اینجا هستن یا چجوری میرن براش.
و احتمالاً نمیتونم حواسم به تک تک پنگوئن‌ها باشه به تنهایی!
نه، باید راهی باشه! باید یه جور راه شناسایی داشته باشن، درسته؟
نمیتونه چشماش رو از اونا برداره! پس این وجه بچه گونه اونه، هان؟
بابا تو دردسر افتاده.
Translation Team

اون ماهیا خیلی خوشمزه به نظر میان...
پسرم کجا رفته؟!
بی خیال، این باید حال دوست دخترم رو بهتر کنه!
پس عروس دریایی چه جور جونوری بود باز...؟
...
...
گیو!
کواه!
*زمزمه
خوندن ذهن حیوون ها سخته...
ماهی...
ماهی بخور،
گهه گهه...
!
*شالاپ شلوپ
پاپا، اون پنگوئن انگار مریضه!
!
گهه گهه...
کوهه.
هی آب میخوره و بالا میاره.
گلوپ گلوپ
هوک
انگار یه چیزی تو گلوش گیر کرده.
می‌ارزه بررسی کنم.
Translation Team

*ووووش
متاسفم، میرم یه چیزی برای خوردن بگیرم.
لوید اونقدر خسته شده که کمبود آب پیدا کرده!
هی، اون آدم جدید که قرار بود از امروز شروع کنه کجاست؟!
STAFF ROOM
تو روز اول دیر کرده؟!
متاسفم دیر کردم!
خدایا، بچه های امروزی...
بهت یاد میدم چجوری بهشون غذا بدی، پس با من بیا.
بله- قربان!
سریعترین راه برای گرفتن یه پنگوئن بدون دردسر اینه که یکی از کارکنان بشی.
فرد اصلی در یه کمد بیهوشه.
تخصص مامور توایلایت: تغییر قیافه

Translation Team

*هاک هاک
اون یکی، پیارلی، پنگوئن امپراتور.
حالا فقط باید ...
وواای!
*آخ اوخ
ا-اونها دورم رو پر کردن!
نمیتونی بهشون زیاد غذا بدی و گرنه مریض میشن.
هر کدوم رژیم خاصی دارن، حالا منو ببین.
برای اون وقت ندارم! ولی اگه زود برم مشکوک به نظر میام!
اجازه بده من بهش برسم، رئیس!
هان؟!
با استفاده از مهارت‌های مشاهده‌ای خوب رشد کرده من، جمع و جورش میکنم.
x41
x23
x16
چیزی که مهمه خصوصیت ویژه هر پنگوئنه! هرکدوم چقدر از چی میخورن؛ بعدش میتونم به گروه هایی تقسیمشون کنم.
تا وقتی که اینو بفهمی...
سواپ

*پاچیدن
چیی ییییی یی؟!
*تمپ
*ووووش
به اندازه کافی ساده است تا...
هر جمعیتی رو کنترل کرده.
Translation Team

این تازه کار کدوم خریه؟!
*تمپ تمپ
هااک
*هااک هااک
هی، انگار پیارلی چیزی نمیخوره.
ممکنه مریض باشه، پس میبرمش درمونگاه.
*تمپ تمپ
منو ببخشید.
ب... باشه...
متاسفم درباره این.
رواک
!

Translation Team

لطفاً منو ببخشید. من زیست شناس دریایی‌ام از دانشگاه برلینت.
من مسئول همه حیوانات اینجام.
BERLINT UNIVERSITY
HURRY TAYLAR
3025983265
...
*ووهو
بون بون
*ویپ
این یه کارت شناسایی جعلیه.
و یدونه ارزونش هم.
!?
کی تو رو فرستاده؟!

گاه!
در نمیری!
*تالاپ تلوپ
کواه! کواه! کواه!
هی!
آروم باش، پسر!
داری چیکار میکنی؟!
درمونگاه اون طرفیه!
لعنتی! اجازه دادم فرار کنه وقتی حتی نمیدونم چند تا دشمن اینجا هستن!
ولی اولویت اول من به دست آوردن فیلمه.
باید دنبال کردنش رو بیخیال شم.

*تمپ
هان؟
حالا آنیا هم گم شده... ؟
*تمپ
هوف هوف...
*چسبیدن
*هوفا هوفا
دوستام رو بیرون خبر میکنم و بعدش میتونیم فقط اون مرد رو بکشیم تا فیلم رو به دست بیاریم!
هاه؟
داری چیکار میکنی بچه؟!
مامانی! دارن منو میدزدن!
آنیا!
داری درباره چی حرف میزنی؟!
داری چیکار میکنی با...
ولم کن!

ادیتور: کلمه‌ای پیدا نمیشه برای توصیف فقط پوکید R.I.P

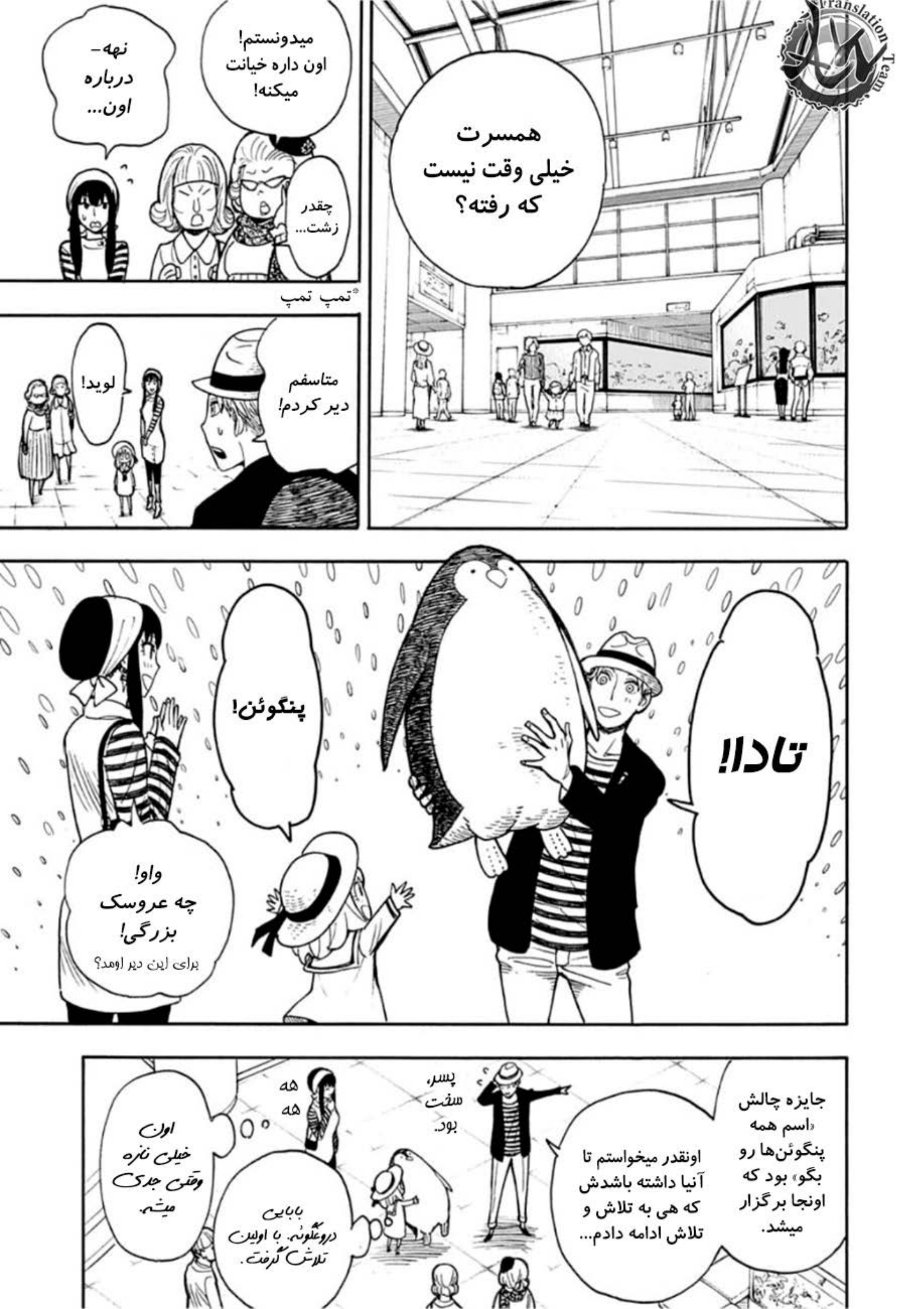

همسرت خیلی وقت نیست که رفته؟
چقدر زشت...
میدونستم! اون داره خیانت میکنه!
نهه- درباره اون...
*تمپ تمپ
متاسفم دیر کردم!
لوید!
تادا!
پنگوئن!
واو! چه عروسک بزرگی!
برای این دیر اومد؟
جایزه چالش «اسم همه پنگوئن‌ها رو بگو» بود که اونجا برگزار میشد.
اونقدر میخواستم تا آنیا داشته باشدش که هی به تلاش و تلاش ادامه دادم...
پسر، سخت بود.
هه هه
بابایی دروغگوئه. با اولین تلاش گرفت.
اون خیلی نازه وقتی جدی میشه.

به طرز شوکه کننده‌ای با ملاحظه‌ای.
یه جور دیگه میبینمت.
اه، نه، چیزی نبود.
من فقط به هر دری میزنم، سعی میکنم تا خانواده‌ام رو خوشحال نگه دارم.
فقط یه پدر معمولی.
*پوف
همم...
حالا که خوب نگاه میکنم، خیلی هم خوشتیپی.
و من یه جورایی تونستم به آرومی این رو هم تموم کنم.
ها...
ولی خسته شدم از بس مثه سگ کار کردم.
من یه شکایت کتبی میکنم به قرارگاه و درخواست تعطیلات طولانی میکنم...

نه...
من دارم این کار رو برای جهانی میکنم که بچه‌ها گریه نکنن...
یه جهان بدون جنگ.
وقتی برای استراحت ندارم.
BERLINT AQUALAND
پاپا! نمایش دلفین‌ها!
متاسفم، میشه اجازه بدی یه کم استراحت کنم...؟
در همین زمان در اتاق کارکنان.
هان؟! منو دارید رئیس میکنید تو روز اول؟! چرا؟!
تازه کار بیدار شد.
چیزی برای یاد دادن بهت ندارم.

خانواده×جاسوس

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

ماموریت: ۹

مترجم:	Samurai Master
کلین:	iron Fist
تایپ:	iron Fist
هماهنگی:	Saji

Translation Team

بیا بیرون. قول می‌دم عصبانی نشم.
اگه زودی صبحونه‌ت رو نخوری برای مدرسه دیر می‌کنی.
تپ تپ
ببخشید که توی مدرسه اینقدر بدم.
نه... همه‌ش تقصیر من بود...
ملچ ملوچ
چیزیه که شده.
باید مراقب باشی از این به بعد دعوایی راه نندازی.
!
پس خوشحال باش! این اولین روز مدرسه‌ته!
تکان دادن
لوید، تو مرد خیلی مهربونی هستی.
اینکه روی نقشه‌های آینده تمرکز کنی و اشتباهات گذشته رو به فراموشی بسپری همیشه ثمربخش‌تره.
تازه، اگه از مدرسه بدش بیاد و نخواد بره، اوضاع از اینی هم که هست بدتر می‌شه.
ملچ ملوچ
Translation Team

به خاطر ماموریتم، لازمه که زندگی مدرسه‌ایش به بهترین نحو ممکن سپری بشه.
اتوبوس مدرسه رسید! همه وسایلت رو بردی؟
اوه، کلاهم!
یادت باشه...
وقتی به مدرسه رسیدی، از دامیان عذرخواهی می‌کنی، باشه؟
باشه.
خداحافظ، پاپا.
اون دختر خوبیه.
وقتشه که ما هم بریم سر کارمون.
صحیح.
روت حساب می‌کنم، آنیا.

صلح جهانی
ممکنه که به همین
عذرخواهی بستگی
داشته باشه!
*به هم فشردن
من
می‌تونم!

Translation Team
روز خوبی داشته باشید، بانو.
«بانو» ...!
اوه، آنیا! صبح بخیر!
بانو، تو توی یه کاخ زندگی می‌کنی؟
خیلی باحاله!
هیچکسی توی کاخ زندگی نمی‌کنه.
واقعاً با اتوبوس اومدی به مدرسه؟
اگه می‌خوای به رانندەم بگم که دفعه بعدی بیاد دنبالت.
این شکلی منم بانو می‌شم؟
سرپرستیت رو که به عهده نمی‌گیریم.
هه
آه، اون دانش آموزای خوابگاهی. ای کاش منم می‌تونستم مثل اونا دو قدم راه برم و برسم به مدرسه!
هاه؟

Translation Team

اوم...
اوه...
دیروز، من... اوه...
بیا بریم، آنیا. کلاسمون الان شروع می‌شه!
هواه؟!
هی، داریم باهات حرف می‌زنیم!
اصلاً باهاشون حرف نزن. وگرنه ممکنه تو هم مثل اونا خنگ بشی.
اما...
اما...
صلح جهانی...!!
شوخیت گرفته؟!
برو کنار، دختره‌ی بلک‌بل!
صبر کن، بلک‌بل و دزموند همکارهای کاری نیستن؟ یعنی اون دختره از یه سازمان دشمن دستور می‌گیره تا سد راه من بشه؟!
ار... نه، احتمالاً نه.
نگران شد و آنیا رو دنبال کرد.
Translation Team

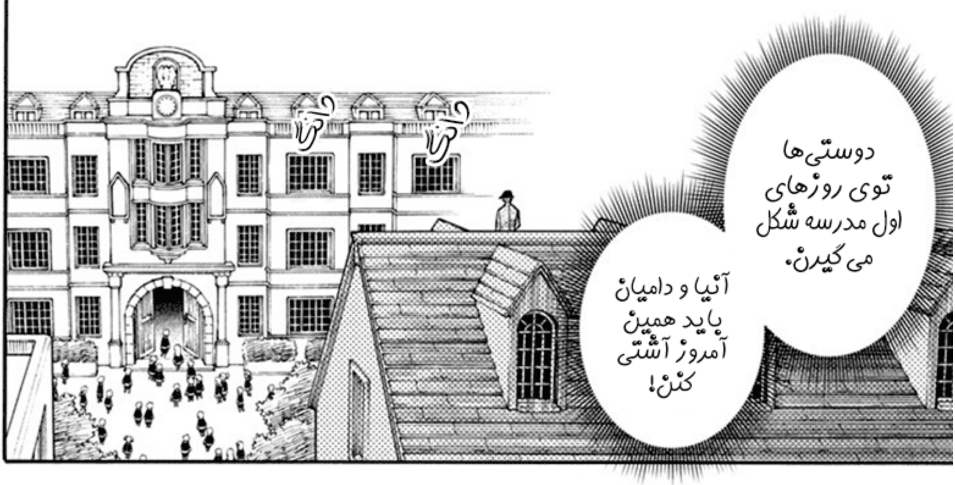

Translation Team

پچ پچ
خودشه، نه؟ همون دختره که دعوایی بود؟
اون یکی هم حتماً از دار و دسته خودشه!
پچ پچ
عجب روانی‌ایه اون!
شنیدم که بدون هیچ دلیلی بهش مشت زد.
کارش ساخته‌س، مگه نه؟
ای کاش باهاش توی یه کلاس نبودم...
اگه من رو بکشه چی!؟
من می‌خوام ترک تحصیل کنم!
زمزمه
و موهاش هم خیلی بده.
برو بمیر!
زمزمه
مدرسه ترسناکه!
لرزیدن
مردم خیلی ظاهر بینن.
هر چیز احمقانه‌ای که به گوششون برسه رو باور می‌کنن.
زمزمه زمزمه
بانو... می‌گم تو، خیلی باهوشی؟!
هه... خب، حالا اون طوریا هم نیست...
و راستی، اگه یه وقت یادت رفته، اسمم بکیه.

Translation Team

Translation Team

Translation Team

توی اولین روز زنگ اول خوابش برده... اون دختره خیلی افتضاحه!
ازش می‌ترسم.
آنیا، کلاس بعدیمون علومه!
هاه؟
بیدار شو!
پسر لاغره!
باید از پسر لاغره عذرخواهی کنم!
«پسر لاغره»...؟ منظورت دامیانه؟ اون رفتش.
و اینقدر نگرانش نباش.
اگه ازش عذرخواهی نکنم صلح به فنا می‌ره!
*بغل کردن
منظورت، مثلاً، صلح حیاط مدرسه است؟
آره، معلوم نیست بخواد چه غلطایی بکنه.
اما مهم نیست! من دیگه باهاتم!
هر اتفاقی هم بیفته، ازت محافظت می‌کنم!
...

باشه، پس
ولش کن!
اوهوم!
نه! نه!
ولش نکن!
هاه؟
بابا؟!
باید یه راهی
پیدا کنم تا
متقاعدش کنم
که عذرخواهی
کنه!
علوم
پس می‌بینید، با
انعکاس نور...
نور
اساساً
...
?
برق
زدن
بخت به شما
رو کرده امروز بهترین
روز برای عذرخواهیه!
یه پیام
از طرف
خدا؟!

عذرخواهی کن، آنیا
با دامیان دوست شو!
چرا یهویی اینقدر احساس فشار می کنم...
ادبیات
«و در آن زمان جان تصمیمش را گرفت.
حتی اگر دوستانش هیچوقت اون را نبخشند، او پای کاری که به نظرش درست است می‌ماند.»
هاه؟
«اما جان نظرش را عوض کرد. چون بعضی مواقع عذرخواهی کردن برای بهبود روابط دوستانه مهم تر است.»
ببخشید!
چرا کتاب من با بقیه فرق داره...؟
Translation Team

Translation Team

یادم بنداز که دفعه بدی چیزی که تو سفارش دادی رو سفارش ندم.
...
اوه، پسر لاغره!
برو توی خوابگاهت غذا بخور و ما رو تنها بذار!
باید عذرخواهی کنم!
نه همچین کاری نکن.
اونه که باید عذرخواهی کنه!
ای جغله‌ی مزاحم!
باید از آنیا دورش کنم!
صبر کن!
داری کجا می‌ری، تازه کار؟
دینگ دانگ
دانش آموز سال اولی بکی بلک‌بل. لطفاً سریعاً به سالن تجمعات مراجعه کنید.
چی؟
اما دارم ناهار می‌خورم!
گفتم سریعاً!

Translation Team

چرا هرموقع نگاهم می‌کنه زبونم قفل می‌شه؟
اونگ...
چرا قلبم داره اینقدر تند می‌زنه؟
اوه، رئیس؟
پاهام دارن می‌لرزن. باید سریع عذر-خواهی...
هه هه هه
رئیس داره دنبال چیزی می‌گرده که یه‌راست دختره رو با چشم گریون بفرسته پیش مامانش.
هه هه هه
قراره خیلی خوش بگذره.
*زمزمه
می‌خواد بهش بگه کوتوله؟ نه، این که بچه‌بازیه.
آب دماغ؟ صورت خیکی؟
دختره‌ی تیمار-ستانی؟
ترسوی ساده لوح؟
من، اوم...
من می-خواستم ...
*زمزمه
*آآگ
*گاههه
موهای احمقانه‌ت شبیه شاخ گاوه!
چشمات رنگ خاکن!
بقیه‌ت کجاست، فسقلی؟
پاهات مثل چوب کبریتن!
صدای مزخرفت شبیه ترمز تراکتوره!
صدای ماهی-ایه که داره می‌میره یا نفس کشیدن توئه؟
آشغال
خیلی زشتی
خونواده‌ت خیلی فقیره ...
رعیت ...
اوم... من... من...

خیلی ببخشید که دیروز زدمت!
بوااه
من فقط می‌خوام باهات دوست بشم!
لرزیدن لرزیدن
هق... هق...
لرزیدن

ふわぁっ
ببخشید! و ببخشید که پاهام مثل چوب کبریتن!
اونقدر شرمنده‌ست که گریه‌ش گرفته؟
ما دیگه کدوم سنگ دلایی بودیم...!
اخیش
شاید لازم نبود اینقدر هم بهش فشار بیارم.
ایول، آنیا. عذرخواهی فوق العاده-ای کردی.
اوه، رئیس، صورتت مثل لبو قرمز شده.
به-به این خاطره که...
خیلی عصبانیم!
Translation Team

تو، گوش کن...
آره! یادت باشه، اون بهت مشت زد! درست توی صورتت!
هق هق
اووه!
ن-نه! این طوری نیست! قلب احمق، خفه شو!
...
منظورم اینه که، ول کن بابا! من و یه دختر عادی؛ امکان نداره؟
سیلی زدن
آره، درست توی چشم‌هام زل زد، و...
ب-بمپ
درست... توی چشم‌هام...
ب-بمپ
همچین چیزی هیچوقت اتفاق نمی‌افته!
تو...!!
من هیچوقت نمی‌بخشمت!
あ
هیچوقت، اصلاً نمی‌بخشمتتتتت !!
دیدی؟ نمی‌تونی با گریه-های الکیت رئیس رو گول بزنی!
اما امروز از خیرت میگذریم!
...

Translation Team

خانواده × جاسوس

ماموریت: ۱۰

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Heart of winter
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

خب مخرج میشه ۳، یعنی کسرت میشه ۱/۳.
یه جور دیگه بگم، یعنی سه تا از اون یک سوم ها رو داشته باشی یه واحد کامل رو داری.
راحته، نه؟
*دود
وقتی برای استراحت نداریم، باید همین امروز یاد بگیره.
اوم، لوید شاید وقتشه که یکم استراحت کنین.
بعد از اون چیزی که دیروز در مورد دامیان اتفاق افتاد...
Translation Team

...نقشه دوم من درباره دوست شدن با خانواده دزموند از طریق دامیان کاملاً نابود شده.
هیچ وقت نمی‌بخشمت!
اینطوری مجبوریم برگردیم به نقشه اِی. اما اگه بخوایم به عنوان یه شاگرد ممتاز انتخاب بشه باید هرکاری می‌تونم بکنم تا شانسش رو زیاد کنم.
امشب خبری از کارتون جاسوسی نیست اگه به وقتش تمرینات رو تموم نکنی.
*ترق تروق
حالا، جوابش چی میشه؟
...
اگه ذهن بابا رو بخونم سریعتر به جواب می‌رسم!
برای نزدیک شدن و به دست آوردن در وهله‌ی
نقشه بود که دقیق ترش اینه که لازم نیست حتماً
تاورد های دیگه. قابل اعتماد ترین شیوه اینه که
باید مراقب باشیم خیلی سر و صدا راه نندازیم در
ایی که در چند سال گذشته به همین خاطر، بالا بردن
ش با تمرکز به در وضعیتی که هم بخوره
که بدترین سناریوی ممکن پیش بیاد، میتونم
خفیانه وارد اتاق اساتید بشم و اگه
اومد و هویتم فاش شد، ارتباط
ساد نتایجش خیلی با سطح مع
باید انتظار شدن با به سری ریسک رو
بدترین حالت ممکنه بهش مشکوک
نگاه کن باید از این معادله استفاده کنی...
بواه؟!

Translation Team
گیج شدن گیج شدن
حالت خوبه آنیا؟!
مامانی، این مسئله رو میبینی...
اوه! بهتره ذهن مامانی رو بخونم!
باشه بیا با هم حلش کنیم.
*وووها
اوکی، بذار ببینم...
مخرجش پنجه، یعنی یک قسمت از پنج قسمت.
هم...
خب برای اینکه راحت ترش کنم، یه بدن تیکه تیکه شده رو در نظر می‌گیرم؛ چهار تا اندام و یه تنه...
صبر کن، باز سرش باقی میمونه! پس فکر کنم بدن شش قسمته؛
هاه... بذار ببینم ۵...۵...؛
عدد ۵ خیلی شبیه حرف «اس» نیست؛
*ناامید
*لرزیدن
حالت خوبه آنیا؟!
مشکل دقیقاً کجاست؟ چرا نمی‌تونی حلش کنی؟
صادقانه بگم، حتی نمی‌فهمم که چی رو نمی‌فهمه.
اه...
....

از درس خوندن متنفرم!
دویدن
هی!
Translation Team

*کوبیدن

دیگه نه!
آنیا
برگرد اینجا!
ل- لوید!
نباید اینطوری مجبورش کنی درس بخونه.
ولی اگه آنیا یاد نگیره چجوری درس بخونه، هیچ وقت نمیتونه یه شاگرد ممتاز بشه!
فکر میکنی خودش اصلاً دوست داره که یه شاگرد ممتاز بشه؟
...
خب، این...
...چیزیه که لازمه ماموریت منه

به شخصه چیزی که برای آنیا میخوام...
...اینه که از مدرسه رفتن لذت ببره.
البته، اونقدری باید درس بخونه که تجدید نشه. ولی این...
تو...
حق با توئه.
...
اون هنوز خیلی بچه است. چیزهایی مثل نمره و امتیاز هنوز براش مهم نیستن.
اوه، معذرت می‌خوام، نباید بهت می‌گفتم چطور دخترت رو بزرگ کنی.
نه، ممنون که نظرت رو گفتی.
بعضی وقتها نمی‌تونم وقتی با بچه‌ها سر و کله می‌زنم آرامشم رو حفظ کنم.
هه..
مطمئناً همه پدر مادرها همینطورن.
بهتره یکم استراحت کنیم. میرم چایی دم کنم.

Translation Team

خیلی خجالت آوره که قبول کنم، اما حتی وقتهایی که با هم درس میخوندیم...
...بیشتر از اینکه من چیزی یادش بدم اون بود که بهم چیزی یاد می‌داد.
نه، یور، عنکبوت‌ها حشره نیستن.
حشرات شش تا پا دارن و بدن سه قسمتیشون شامل سر، سینه و شکم میشه.
اون عکسارو نشونم نده!
واو! تو خیلی چیزا می دونی، یوری!
*درخشیدن
هر وقت ازش تعریف می‌کردم خوشحال می‌شد.
بعدش با هم تاریخ می‌خونیم!
هاه؟ باشه.
شاید دلیل اینکه اینقدر زیاد درس میخوند این بود که دوست داشت بهم چیزی یاد بده؟ من اصلاً مجبورش نمیکردم.
بیدار شو، یورا! جدول ضرب رو حفظ کردم! گوش کن!
ممف...؟
OTOUTO

Translation Team

هم...
نمی- دونم...
به هر حال من حتی پدر واقعیش هم نیستم.
نه، صبر کن...
مگه نباید یه پدر ایده آل باشم؟
این مبنای این ماموریت بود.
LOID FORGER
*لوید فورجر
پس داشتم چیکار میکردم؟ این نقش بازی کردن مشخصه که خیلی از این ایده آل ها دوره! به عنوان یه پدر، من خیلی-
داری عالی انجامش میدی!
فقط باید یه خورده به خودت اعتماد داشته باشی!
مگه آنیا توی مصاحبه بهت نمره‌ی صد نداد؟
Translation Team

برای آنیا، تو همین حالاشم یه پدر فوق العاده‌ای!
ممنونم. خیلی خوشحالم که این رو می‌شنوم.

ولی باز، من چه میدونم؟ من کسی نیستم که بهت بگم چجوری بزرگش کن-...
نه، یور.
تو اصلاً یه غریبه یا همچین چیزی نیستی.
تو حالا مادر خانواده‌ی فورجری...
...و من همیشه برای چیزایی که از عهدشون برنمیام روت حساب می‌کنم.
اوه، درسته! بعضی وقتها فراموش میکنم همسرتم!
هاها! فقط حواست باشه تو جمع اینو نگی.
اگه مشکلی نداری، دوست دارم تا تو درس خوندن آنیا بهم کمک کنی.
اوه، اگه فکر میکنی میتونم کمک کنم، البته!
همگی با هم روش کار میکنیم، آهسته و پیوسته.

*داناوان دزموند

Translation Team

*بانگ بانگ

*در زدن
هی، آنیا
کارتون جاسوسی الانه که شروع بشه.
در مورد یکم پیش عذر -میخوام.
می‌تونیم بعد از اینکه کارتونت رو دیدی در مورد تغییر روش درس خوندنت بحث کنیم. باشه؟
*سکوت
اوم... آنیا؟
*خروپف
خوابش برده؟
اینطوری سرما میخوری اگه-
هم؟

Translation Team

این دیگه چه خوابیه که داره می‌بینه؟
خرویف
...
یه پدر فوق العاده، هاه...؟
دوست دارم بدونم اگه این یه خانواده‌ی واقعی بود...
...چه حسی داشتم؟

تمپ تمپ
!
سلام، یوری! سرت گرم کاره؟
دومینیک. خیلی وقته هم رو ندیدیم!
اینقدر سرکار سرم شلوغه که حتی وقت نکردم برم خونه.
هواااا، حتماً شرایط برای نخبه-هایی که تو وزارت خونه کار می‌کنن با ماها متفاوته، هاه؟
آره؟ یه همچین چیزی. اوه- اون مهمونی!
مهمونی چطور بود، اونی که خواهرم توش بود؟ دوست پسرش چه شکلی بود؟!
کاملاً یادم رفت بپرسم!
مشکلی نیست.
شوهر یور؟ راستی، تبریک میگم.
هنوز وقت نکردی بهشون سربزنی، ها؟

تپ
چ–
چی...؟

خواهرم...
...ازدواج
کرده؟

خانواده × جاسوس

ماموریت: 11

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: DysaniaMtG
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

Translation Team
تاک تاک
و خب، جواب این مسئله هستش...
آنیا فورجر؟
سه...
...سوم!

اون...
هر جور فکر کنی غلطه.
دانگ
دانگ
خب چی فکر میکنی، توایلایت؟
Translation Team
میتونیم انتظار پیشرفت در عملکرد تحصیلی دخترت داشته باشیم؟
ما می‌خوایم هدفت بدست آوردن هشت ستاره استلا در طول چهار ماه آینده باشه.
چ-چهار ماه... هه... بله، هیچ... مشکلی نیست.
قبلا دروغگوی بهتری بودی، توایلایت.

Translation Team

سرویس امنیت ملی.
جیم هایوارد؟ شما به جرم جاسوسی بازداشت می شوید.
*نگاه کردن
جا- جاسوسی؟! دیوانه شدید؟!
ه-هی! چیکار داری--
تمومش کن! بزار--
خفه شو. اعترافات تو رو در آژانس میشنویم.
نهه...
قلوپ!
*کشیدن

خیلی وحشت کردم!
همینجا اتفاق افتاد! همین امروز صبح!

*تعجب کردن

ظاهرا طرف تو بخش مالی کار میکرد و داشت یادداشت های اداری رو به یه نفر می‌فروخت.
چه مرد وحشتناکی.
آاااا... کاش می‌شد به جاش رئیس بخش ما رو می‌بردند.
رئیس بخش
میلی! پشت سرت!
صبح بخیر.
خیلی خوابم میاد...
اوه! صبح بخیر!
صبح بخیر، کامیلا.

اوه، یور، چیزه...
دوست پسرم دیروز برادر کوچیک تو دیده.
واقعا هنوز نگفتی بهش که ازدواج کردی؟
...

*لوید اسناد ازدواج رو برای یک سال پیش تنظیم کرده بود.

همیشه دنبالم بود با یور اینو نگا و یور اونو نگا... هه هه! ♡
اوغ. بنظر میاد که عاشقته.
پس اون انقدر دوستت داره، و تو بازم یادت رفت که بهش بگی ازدواج کردی...؟
لطفا بزارید برم!
من هیچ کاری نکردم!
تق
خفه شو!
پیس، هی، نگهبان!
بزار یبار دیگه از اول بریم.

Translation Team
چند تا فایل دزدیدی؟ کدوم‌ها رو دزدیدی؟
به چه کسی فروختی شون؟ اولش چطور باهات ارتباط برقرار کردن؟
کجا ملاقات میکردید؟ کی؟ چند بار ملاقات کردید؟
فقط... بزارید برم خونه.
*فووو
بنظرم وقتشه که این گفت و گو رو در مسیر مفید- تری پیش ببریم، آقای هایوارد.
خیسـت.

Translation Team

Translation Team

Translation Team

من هیچ حرفی برای گفتن ندا-
پس فقط گوش کن!
خواهرم ازدواج کرده! ما قراره امشب با هم جشن بگیریم!
من واقعا منتظر امشبم. خیلی وقته که خواهرم رو ندیدم.
اون، اوه...
اون خیلی مهربونه، و همچنین خوشگله. اندازه دنیا برام می‌ارزه.
اها باشه...
اوه، درسته-- تو شاید بشناسیش! اون هم تو تالار شهر کار میکنه!
آه، یادم افتاد که-- باید به اونجا زنگ میزدم!
بخوام صادق باشم، هنوز بهش نگفتم که قراره برم ببینمش.
خیلی دوست دارم که سریع کارم رو اینجا تموم کنم که بتونم برم.
پس چطوره که هر چی میدونی بهم بگی؟
من هیچی نمیدونم!
من جاسوس نیستم! اشتباهی گرفتی!

Translation Team

هیچی راجع به کسی که داشتم باهاش معامله میکردم نمیدونم. واقعا نمیدونم.
گفتش که از غرب هستش، ولی هیچوقت اسمی یا چیزی شبیه به اون نگفت.
چیز عجیبی راجع به رفتارش یا نحوه صحبتش وجود داشت؟
مثلا میتونست مال سن خاصی باشه؟
?
بیشتر مثل این بود، نمی‌دونم... هیچ چیزی ازش یادم نیست.
که اینطور؟
در این صورت...
اسم توایلایت...
...برات معنی خاصی داره؟

...؟ اون کیه؟
یه جاسوس از غرب.
استاد استتار، اینطور میگن.
S S S
STATE SECURITY SERVICE
سر دسته گروهی که هدفش بی ثبات سازی کشورمونه.
دقیقا همون نوع دشمنی که اس اس اس بوجود اومده که باهاش مقابله کنه.
Translation Team
پس... اگر بهتون در گرفتن این یارو کمک کنم، شاید بشه تمام این هارو نادیده گرفت؟
یه چیز رو میدونی؟
یه دقیقه صبر کن. بزار حدس بزنم...
میدونی که اگر به ما دروغ بگی، فقط شرایط رو برای خودت سخت‌تر میکنی؟
اِه...
خیلی خب، گوش کن.
من فقط یکم پول بیشتر نیاز داشتم که چند تا دختر تور کنم، میدونی؟ من قصد نداشتم که به کسی صدمه بزنم.

جناب، شما ازدواج کردید، نکردید؟
من داشتم یکم تفریح میکردم! ازدواج کلا بحثش جداست. به عنوان یک مرد، فکر کنم که منظورم رو میفهمی.
تمام کاری که کردم این بود که چند تا تکه کاغذ بهشون دادم! من یه شورشی یا همچین چیزی نیستم! میشه زیادی سخت نگیری؟
بخوام بهتون راستش رو بگم، آقای هایوارد...
من به خواهرم نگفتم که برای اس اس اس کار میکنم. و قصد گفتن هم ندارم.
بخشی از دلیلم این که این کار خطرناکی هست، و نمیخوام که نگرانش کنم
اما بخش دیگه...
...اینه که نمیخوام بفهمه که چطور بعضی وقتا دستام به چه چیز -هایی آلوده میشه.
キュ...

*کوبیدن *گرفتن
چسباندن!
آقای هایوارد جرمی که مرتب شدید خیانت به کشور هستش.
شاید برای تو تکه کاغذ بوده باشند. اما اون تکه کاغذها شاید جون تعداد بیشماری از شهروندها رو به خطر بیندازه. این رو نفهمیدی؟
برعکس تو، من خانوادم رو دوست دارم. خواهرم رو دوست دارم.
و هر کاری که لازم باشه میکنم تا از این کشور که خواهرم توش زندگی میکنه محافظت کنم.
خرد شدن
Translation Team

Translation Team

آدم سرسختی هستی، باندمن.
اووه...
...
اگه میتونستم کاری کنم که موقع درس خوندن هم انقدر تمرکز داشته باشه..
اووخ! فقط دوتا از گلوله هام مونده! چکار باید بکنم؟
ادامه دارد...
تفنگ باندمن برای چند تا گلوله جا داره؟
هم؟
اون تفنگ ظرفیت ۸ گلوله رو تو یک دور داره.
پس میشه دو هشتم!
!!
*قدم قدم قدم
آره! درسته!
دو هشتم از مو-هم-ات-اش مونده!
عالی بود!
و داری کلمات رو هم یاد میگیری.
شاید اون سریعتر یاد میگیره اگه از کارتونش به عنوان یه مثال استفاده کنیم؟
تو تدریس-هام ازش استفاده میکنم!
در زدن
لوید! لوید! ما یه مشکل بزرگ داریم!
خوش اومدی، یور.
امروز دیر کردی.
دو هشتم از مو-هم-مات- اش!
?

Translation Team

عشق
YES
YES
*عکس های ادیت شده
...
...
پاپا و مامان قراره هم رو ببوسن!
قرار نیست!
نه خیر!
Translation Team

Translation Team

*بالا پایین پریدن

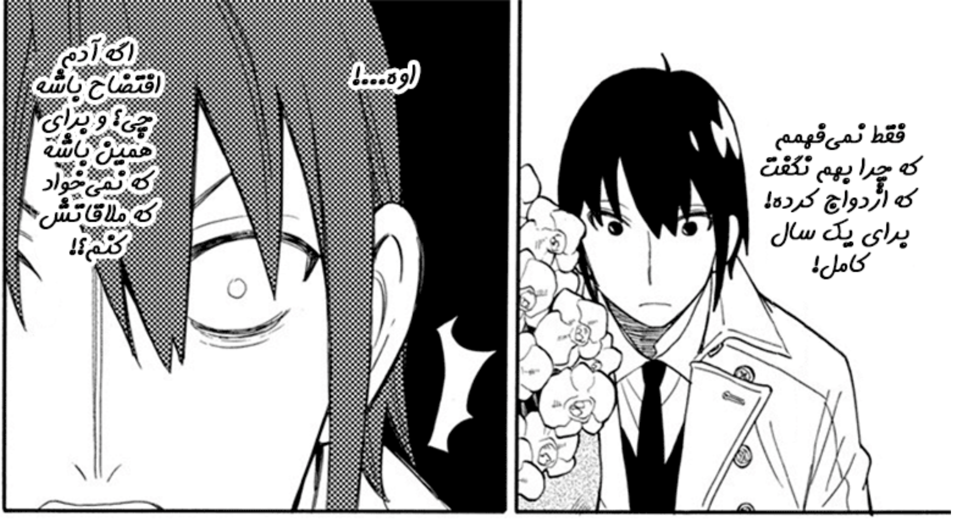

*فووشش

Translation Team

*هاا هاا

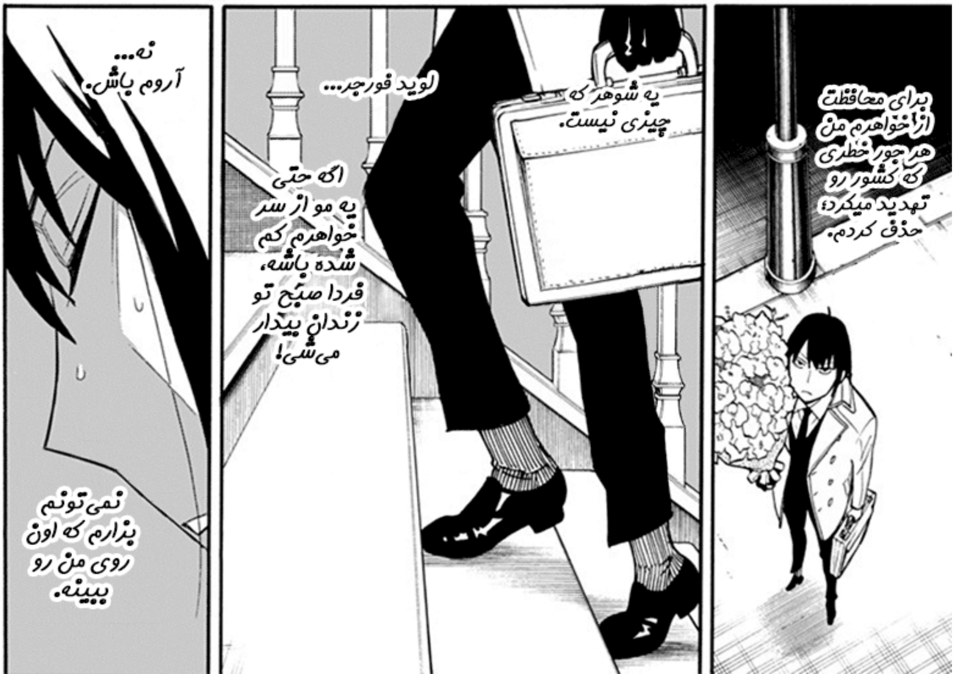

بخاطر شغلم و خوشحالیش، نباید حتی یکمش رو ببینه!
یوری بریار...
تنها خویشاوند زنده خانواده فورجر.
هر چه رابطه نزدیک‌تر، سخت‌تر می‌شه گولشون زد.
نمی‌تونم بزارم خانواده‌ای که این همه براش زحمت کشیدم بسازمش یک شبه از هم بپاشه.
همه یک خودِ پنهان دارند که به بقیه مردم نشونش نمی‌دند.
نه به دوست -ان...
نه به معشو -قه...
بیییز
!
و نه حتی به خانواده.

عالیه که می‌بینمتون! من برادر یور، یوری هستم!
اونها هویت و خواسته‌شون رو زیر دروغ‌ها و لبخندهای نقاشی شده پنهان می‌کنند.

Translation Team

خانواده جاسوس
اسناد محرمانه

کاملا محرمانه
پس از خواندن بسوزان

(صفحات اضافی)

فایل های محرمانه فرانکی

پشت بام فروشگاه سازمان
می‌خوام سوار پاندا شم!
...
از این چیزها تو این کشور هست؟
نمیتونم درک کنم که چه چیز جالبی در سوار شدن این پاندا -های عجیب وجود داره. چه چیزیش برای بچه‌ها انقدر جذابه؟
اون‌ها عروسک‌های احمقانه‌ای هستند، که چیزی در زمینه تفریح ارائه نمیدن. اگر چیزی بشه، اون‌ها مسافرشون رو شست و شوی مغزی میدن و به یه ربات بی اراده تبدیل میکنن که براشون کار کنه. احتمالا همین دلیلی هستش که اونا اینجان، به عنوان وسیله‌ای که این دولت دیکتاتور برای تصحیح مردم ازش استفاده میکنه-- نمیتونم گول ظاهر این‌ها رو بخورم که سوار این پاندا -های عجیب بشه. چی این دستگاه‌ها برای بچه‌ها انقد جذابه؟
میخوام سوارش -شم!!
ووها!
بزار سوارش بشه، لوید.
هه؟!
براات... جالب بود؟
میخوام که دوباره سوارش -شم!
اووره!
بچه‌ها رو درک نمی‌کنم.

می‌خوام بریم اقیانوس!
اونجا کلی شناگر ماهر هست ووووها—
همم... اقیانوس خیلی دوره، ولی می‌تونیم بریم استخر.
بام
من تو استخرم!
*پاشیدن
خوبه که می‌بینم انقدر هیجان زدس!
بیاید دیگه هیچوقت نریم استخر.
چی؟!
اما داشتی که خیلی خوش میگذروندی!
من واقعا بچه‌ها رو درک نمی‌کنم!
*لرزیدن
آههههه... کسی نفهمید که الان شاشیدم، نه؟
اووه... چه راحت شدم!
!!